



۳۳۳



کارل مارکس

(برگردان : آذرمبشر / شمسعی مقدم نژاد [هر دو : فریدون ایل بیگی]):

قدرت پول در جامعه بورژوائی / بعد از پیدایش حزب
واقعا انقلابی / مبارزه طبقاتی ، قانون تاریخی /
دستمزد چیست ؟

عصر عمل

زمستان ۱۳۵۲

۶



فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
۳	-	رقیه دانشگری	سیاهنگ
۷	-	-	تسویض و تصحیح متون مارکسیستی :
۹	آندره بوشر	کارل مارکس	* قدرت پول در جامعه بورژوازی
۱۴	"	"	* پیدایش حزب و آقا انقلابی
۱۵	"	"	* مبارزه طبقاتی، قانون تاریخ پروبلما تیکهای مارکسیستی :
۱۶	کیوان	چه گوآرا	* مفهوم برنامه ریزی سوسیالیستی تجارب انقلابی ایران :
۲۶	-	یکی از مبارزان داخل	* یادداشت‌های زندان (۳) تجارب انقلابی جهان :
۴۷		ادیلینو لوسو	* تئوری قیام مسلحانه (۲)
۸۶		تروئونگ شین	* استراتژی و تاکتیک انقلابی
۸۷	بهرامی	رئیس دیره	* درباره اروگوئه (۴)
۱۱۸	د - بهروزی	-	* جنگ چریکی روستایی در آرژانتین ادبیات انقلابی :
۱۳۴	-		* مرگ شایسته تر از تسلیم است
۱۷۸	-	شاهین نورانی	* همیشه دستهای تویسبز
۱۴۰	-	چریکهای فدائی خلق	* جای هر قطره خون
۱۴۲	-	رقیه دانشگری	* شکجه
۱۴۲	انوشه	اتی ساآکا	* نوبت من کی فرا خواهد رسید ؟
۱۴۴	"	پرنولت پرشت	* در ستایش از انقلابی
۱۴۵	-	امین فقیری	* خیلی ساده ، خیلی آسان
۱۵۱	-	صمد بهرنگی	* معامله پشت شیشه



قدرت پول در جامعه بورژوازی*

از : کارل مارکس

xalvat.com

هرچه کوچک تر باشی ، ناراحتی و گرفتاریت بیشتر است و از خود بیگانگی ات بزرگتر . اینست قانون غیر انسانی ای که جامعه بورژوازی به کارگزاران تحمیل میکند ، و مارکس به نمایش آن همت گذارد . کارزندگی کارگر ، بصورت کالا درآید ، از چنگش در میروود و در دست صاحبان وسایل تولید به کسار برده - سرمایه - تبدیل میشود . و بالاخره ، پول ، کاملترین و تمثیلی ترین بیان از خود بیگانگی انسان را برپا میدارد .

پول - بادار بودن خاصیت خریدن همه چیزه بادار بودن خاصیت در مالکیت خود در آوردن هر شئی - ، پس شئی است بمثابة مالکیت هالی . جهانشمول بودن خاصیت آن ، قدر قدرتی جوهر آنرا بنامیند . بنابراین ، همچون قادر متعال است . . . پول ، دلال محبت است بین نیازمندیهای بین زندگی و وسیله ادامه حیات انسان . ولی آنچه در متوسط الطد ، برای زندگی من بکار میروود ، در متوسط الطد ، برای هستی انسانهای دیگر برای من نیز بکار میروود . انسان دیگر ، برای من است .

" چه ابله ای ! روشن است که دستهای توهای تووسرتووک . . . تو از آن توهستند .
اما پس همه چیزهایی که من شادمانه از آنها بهره میگیرم ، آیا کمتر از آن ، از آن منند ؟

* انتخاب و ترجمه از " دستنویس های ۱۸۴۴ " . مترجم فارسی .

اگر من قادرم که شش اسب سلیبی را خریداری کنم آیا قدرتهای آنها
از آن من نیستند؟
زندگی مرفه ای را می گذرانم و آقای گله گنده ای هستم و درست مثل
اینکه ۲۴ پاشنه دارم .
(گوتسه) (۱)

شکسپیر در تیمون آتنی (Timon d, Athenes) [چنین میگوید]:
" طلا ! طلای زرد ، تابناک ، پر بها ، نه ، خدا یان ملکوت ، من شکوه گسری
سبک مغز نیستم . . . همین مقدار کم از طلا ، کافیت سیاه راسفید و زشت
رازیبا ، ظلم را عدل ، نجیب را کثیف ، پیر را جوان ، شجاع را بزدل بنمایاند . .
این طلا ، کشیشها و خادمان شمارا از محرابهایت بد و ر خواهد افکند ، نازبالت
را از زیر سر محتضران شما بیرون خواهد کشید ، این بود ، زرد ، بسن پیمان هسا
و گسستن سوگند هارا تضمین خواهد نمود ، طمعون شدگان را تقدیس خواهد
کرد ، زن جذامی را کبود چهره را مورد ستایش قرار خواهد داد ، به دزدان ، سر
گرمی ستانوران ، جای و مقام و عنوان و تحسین و احترام اعطاء خواهد کرد ؛
اوست که بیوه زنان مویه گریه را جانب از دواج مجدد سوق میدهد . زنی کسه
کوگانه او ، بیمارستانی از جراحتهای مدحش را به حیرت وامیدارد ، طلا
مخفی اش میکند ، عطر آگیش میکند و از نو ، طراوت یک روز بهاری را به او عرضه
میدارد . گشوه ، فلز طمعون ، فاحشه مشترک تمامی بشریت ، توفی که نفاق
را در جرگه جمعیت طلب می پراکشی . . . " (۲)
xalvat.com
وگسسی د روتر :

" توای نرم خوی شاه کن ، گرامی ما موجداتی بین پدر و پسر ، در خندان
پدید کنند ، بستریاک ترین زفاف ها ، مارس (۳) پول ، هماره دلفریسب ،

- ۱- گوتسه : فارست ، بخش اول (مفیستوفلس است که سخن میگوید) . ترجمه
از لیختن برگر ، پاریس ۱۹۳۲ ، جلد اول ، صفحه ۵۸ .
- ۲- شکسپیر : زندگی تیمون آتنی ، برده چهارم ، صحنه سوم . ترجمه از
پرسی پائین : تراژدیها ، پاریس ۱۹۴۱ ، ص ۱۰۳۵ به بعد .
- ۳- خدا ای جنگ . مترجم فارسی .

جوان ، با طراوت ، ظریف و محبوب ؛ توئی که باشکوه و جلال خود ، برف مقدسی که قدمگاه و پانته (۱) را میپوشاند ، ذوب میکنی ؛ تو ای خدای مرئی (۵) که مانع الجمع ها (۵) را بدور هم گرد میآوری و آنها را به هم آغوشی و امیداری ؛ تو ای که بجای تمام بدن ها و در تمام مفاهیم سخن میگوئی ؛ ای سنگ محک قلبها با بشریت همچون یاقی - چون برده ات - رفتار کن و بقدرت خود ، آنها را بجانب نزاع و کشمکشی پرت کن که نابودش کند (۵) ، بدین هدف که حیوانات ، امپرا - طوری جهان را در دست گیرند (۱) * .

xalvat.com

شکسپیر ، جوهر پول را بطور کامل ، تشریح میکند . برای درک آن ، قبل از باره قطعه گوتة توضیحاتی بدیم .

آنچه بیمن پول ، متعلق بمن است ، چیز است که میتوانم بهایش را بپردازم ؛ یعنی آنچه را که پول میتواند بخرد ، من - من دارنده پول - ، خود آن هستم . قدرت من عظیم است ، زیرا که عظیم است قدرت پول . صفات پول ، صفات من و قدرتهای اساسی من - من دارنده پول - است . پس ، آنچه من هستم و آنچه من می توانم باشم ، بهیچوجه بر اساس فردیت من مشخص نشده است . من زشت هستم ، ولسی می توانم زیبا ترین زنهارا بخرم . پس من زشت نیستم ، زیرا اثر زشتی - نیروی واپس زننده اش - ، بوسیله پول نابود شده است . من مفلوج و زمین گیرم ، ولی پول برایم ، ۲۴ پاشنه را فراهم میکند ؛ پس ، مفلوج و زمین گیر نیستم . من آدمی بدجنس ، بیسرف ، بیشعور ، بی روح و ولی پول ، احترام انگیز است ؛ پس ، دارنده آن ، آدم خوبست . مضافاً اینکه ، پول مرا از زحمت بیسرف بودن معاف میدارد ، پس مردم مسرا شرافتمند می انگارند . من موجودی بی روحم ، ولی پول ، روح واقعی هر چه میز است ؛ پس ، دارنده اش چطور ممکنست عاری از روح باشد ؟ مضافاً اینکه ، او میتواند آدمهای دارای معنویت را بخرد ، و کسی که بر افراد متفکر ، اعمال قدرت میکند ، چگونه ممکنست موجودی بی روح و فاقد فکر باشد ؟

۴ - الهه شکار ، مترجم فارسی .

۵ - تکیه از مارکس .

۶ - شکسپیر : زندگی شمع آتشی ، از ترجمه قبل ذکر شده ، ص ۱۰۲۶



منی که از طریق پول میتوانم همه چیز را بدست آورم ، داشتن يك قلب انسانی بچه دردم میخورد ؛ مگر نه اینست که در ارای تمامی قدرتمندهای بشری میباشم؟ پس ، پول من ، آیا تمام ناتوانی های مرا به ضدشان تبدیل نمیکند ؟ اگر پول ، رشته ایست که مرا به زندگی انسانی پیوند میدهد ، جامعه را بمن پیوند میدهد ، مرا به طبیعت و به انسان پیوند میدهد ؛ آیا در اینحال ، پول رشته تمام پیوندها نیست ؟ آیا نمیتواند رشته ها را بهم پیوند زند یا از همسبکسلند ؟ از این نظر آیا وسیله جهانشمول جدائی نیز نمیشاند ؟ همانطوریکه سکه افتراقی واقعی است ، وسیله اتحاد واقعی ، قدرت شیمیایی (جهانشمول) (۷) جامعه نیز شمار میرود .

xalvat.com شکسپیر بویژه به دو نوع مالکیت پول اشاره میکند :

۱- الوهیت مرئی ، تبدیل کننده تمام صفات انسانی و طبیعی به ضدشان ، درهم برهمی و فساد اخلاقی جهانشمول اشیا است ؛ غیرممکن هارابه برابری و امیدارد .

۲- فاحشه جهانشمول ، دلال محبت جهانشمول انسانها و خلقهاست . پول - نیروی الهی - ، در جوهر خود - بعنوان جوهری نسبی از خود بیگانگی ، از خود بیگانه شوند و از خود بیگانه کننده انسان - ، فساد اخلاقی و درهم برهم کنندگی تمامی صفات انسانی و طبیعی ، به برابری وادارندگی غیرممکن هارا در بر میگیرد . قدرت از خود بیگانگی بشریت است .

چیزی را که من بعنوان انسان نمی توانم انجام دهم - پس ، تمام نیرو و همسای اساسی فردی من قادر به انجامش نیستند - ، به یاری پول ، انجامش می دهم . پس ، پول ، هریک از نیروهای اساسی را به کاری قادر می سازد که فی نفسه در قدرتشان نیست ؛ بدین معنای از هریک از آنها ، ضدش را می سازد .

اگر هوس فلان غذا را داشته باشم یا بخواهم که سوار درشکه بشوم - چونکسه باندازه کافی قوی نیستم که راه را پیدا و طی کنم - ، پول ، امکان بدست آوردن غذا و درشکه را در اختیارم قرار میدهد ؛ بدین معنا که پول ، آرزوهارا از حالست مجازی داشتن خارج می نماید ، آنها را از هستی اندیشیده شده ، به صورت واقعیه و خواسته شده شان به هستی ملموس و واقعی شان منتقل می کند ؛ آنها را از مجازی

۷- در اینجا گوشه صفحه د ستلوپس ، پاره شده است .



بطرف زندگی، از تصوری بودن بطرف واقعی بودن، سرقت میدهد. پول، با ایفای این نقش، در متوسط المدت، نیروئی واقعی خلق است.

تقاضا، بهمان اندازه برای کسی وجود دارد که فاقد پول است، ولی تقاضای او دارای یک حالت مجازی خالص است، حالتی که برای من - که بودنش افسردن ثالث، بردنش دیگران سوای من - نه دارای اثریست و نه دارای موجودیتی؛ پس برای شخص من، چیز نیست غیر واقعی و فاقد موضوع. فرق بین تقاضای حقیقی - متکی بر پول - و تقاضای فاقد اثر - متکی بر نیاز من، همچنان من، میل من و غیره - عبارتست از فرق بین بودن و اندیشه، بین تجسم ساده موجود در من و تجسم بدانگونه که برای منست - در خارج از من - بعنوان چیز واقعی.

اگر برای مسافرت کردن پول نداشته باشم، به آن نیاز ندارم؛ یعنی دارای نیاز واقعی و تحقق پذیر نیستم. اگر استعداد تحصیل کردن را داشته ولی برای انجام آن پول نداشته باشم، استعداد تحصیل کردن را ندارم؛ یعنی استعداد فعال و واقعی را دارم نیستم. برعکس، اگر واقعاً استعداد تحصیل کردن را نداشته ولی اراده و پول داشته باشم، علاوه بر اینها، دارای استعداد حقیقی ام. پول - وسیله و توانائی جهانشمول و خارجی، که از انسان بعنوان فرد و از جامعه - انسانی بعنوان جامعه، سرچشمه نمیگیرد - وسیله و توانائی این را دارد که تصور بصورت واقعیت و واقعیت را بصورت تصور ساده تغییر دهد؛ همان طوریکه وسیله و توانائی این را دارد که نیروهای اساساً واقعی و طبیعی انسان را به تجسم صرفاً مجرد - و متعاقباً به عیوب و توهمات در آن آورد - تبدیل کند؛ در جهت معکوس نیز قادر است عیوب و توهمات واقعی - نیروهای اساسی واقعیات توانائی که جز در تخیل فرد وجود ندارند - را به نیروهای اساسی واقعی و به توانائی تبدیل سازد. بنابراین تعریف، پس فساد اخلاقی عمومی فردیت هاست که آنها را بصورت ضدشان تبدیل می کند و صفاتی را، که متضاد با صفات خاصشان می باشد، به آنها ارائه میدهد. **xalvat.com**

در اینحال، همچنین بدینگونه بنظر میرسد که این قدرت فساد اخلاقی - علیه فرد و علیه پیوندهای اجتماعی و غیره - مدعی است که جوهرهائی در خویش است. وفاداری را به بیوفائی، عشق را به نفرت، نفرت را به عشق، و حسن را به عیب، عیب را به حسن، نوکر را به ارباب، ارباب را به نوکر، بلاهت را به هوشمندی، هوشمندی را به بلاهت تبدیل می کند.

نظریاتینکه پول، که بینش موجود و تظاهر هر هندة ارزش است، تمام چیزها را با هم فاطمی و مبادله می کند؛ در هم برهمی و متبادله جهانشمول همه چیز - بنا بر این، جهانی و ابرونه - است، در هم برهمی و متبادله تمام صفات طبیعی و انسانی. کسی که بتواند شجاعت را خریداری کند، موجودی شجاع است، ولو اینکه بسزدل و بیفوز باشد. نظریاتینکه پول، نه علیه یک صفت معین، یک چیز معین و نیروهای اساسی انسان بلکه علیه تمامی جهان عینی انسان و طبیعت، مبادله می شود؛ بنابراین - از نظر ارزنده اش -، هر صفتی علیه صفت دیگر - قابل مبادله می باشد. پول، به برادری و ارزنده غیر ممکن هاست. ضد و نقیض هارا با هم ربوسی مجبور می کند.

اگر تو فرد را بعنوان انسان و رابطه اش با جهان را بعنوان یک رابطه انسانی فرض می کنی، می توانی عشق را فقط با عشق مبادله کنی، اعتماد را فقط با اعتماد و غیره. اگر تو میخواهی از هنر متمتع شوی، باید موجودی باشی دارای یک فرهنگ هنری؛ اگر میخواهی بروی انسانهای دیگر اثر بگذاری، باید انسانی باشی دارای یک عمل جوش و خروش انگیزنده حرکت در آورنده انسانهای دیگر. هر یک از مناسبات تو با انسان - و با طبیعت -، باید یک مظهر متمعین باشد در پاسخ به موضوع اراده تو و زندگی انفرادی واقعی تو...

xalvat.com

پیدایش حزب واقعا انقلابی*

* به استثنای چند فصل، هر بخش مهم از تاریخ های انقلاب ۱۸۴۸ تا ۱۸۴۹، حاوی این عنوان است: "شکست انقلاب!"
 * ولی در این شکستها، این انقلاب نبود که از پای درآمد. زائده های سنتی پیش انقلابی (Prérevolutionnaire) بودند، نتایج مناسبات اجتماعی که مانند ازه کافی تیز نشده بودند تا بصورت تضاد های طبقاتی قهرآمیز درآیند؛ اشخاص، توهمات، افکار، برنامه هایی که حزب انقلابی از سر خود وانگردد، بود، و که [در نتیجه] نمی توانست بند های پیروزی فوریه - بلکه فقط

* مارکس. "مبارزات طبقاتی در فرانسه (۱۸۵۰-۱۸۴۸)". Editions

sociales، پاریس، ۱۹۴۸

بند های يك سلسله شکستها - را آزاد کند .

* در يك کلمه : این بهیچوجه بر اثر پیروزیهای ترازوی - کمپلر مستقیم آن نیست که پیشرفت انقلابی، راهی برای خود توسعه کرده است ؛ برعکس، این فقط با به ظهور آوردن اشتن يك ضد انقلاب در هم فشردن و قدرتمند ، با برای خود خلق کردن يك رقیب و با او جنگیدن است که حزب مخترع (Subversion) می تواند سرانجام به يك حزب واقعا انقلابی تبدیل گردد . *

مبارزه طبقاتی ، قانون تاریخی *

آنچه بمن مربوط میشود اینست که امتیاز کشف وجود طبقات در جامعه جدید و نیسیز [امتیاز کشف وجود] مبارزه ای که این طبقات به آن تن در میدهند ، بمن برنمیگردد . خیلی قبل از من ، عده ای از مورخین بورژوا ، تحول تاریخی این مبارزه طبقاتی را تدوین کرده و تعدادی از اقتصاددانان بورژوا ، کالبد شکافی اقتصادی آنها به معرض تشریح قرار داده بودند . چیز جدیدی که من آورده ام عبارتست از :

(۱) نشان دادن اینکه وجود طبقات ، جزیه پاره ای از روانیهای تاریخی متعین توسعه تولید ، متصل نیست ؛

(۲) نشان دادن این [که مبارزه طبقاتی ، الزامات منتهی میشود به دیکتاتوری پرولتاریاسا ؛

(۳) نشان دادن این [که این دیکتاتوری ، شی نقشه چیزی جز معرفی يك گذرگاه نیست [برای حرکت] به طرف اوج ، کلیه طبقات و بطرف جامعه ای بدون طبقه . . .

xalvat.com

ترجمه از : آدرهشیر

* قسمتی از نامه مورخ ۵ مارس ۱۸۵۲ مارکس به جوزف وایدمایر (Josef weydemeyer) ، نقل شده در مارکس - انگلس : نامه هائی در زمینه " سرمایه " ، به ترجمه ژ. پاریدا ، و. شاپروپ . مایر (Editions Sociales ، پاریس ، ۱۹۶۴) .



xalvat.com

۷

عصر عمل

بهار ۱۳۵۵



فهرست

صفحه	مترجم	نویسنده	عنوان
۳	-	چریکهای فدائی خلق	کارنامه خون * متون مارکسیستی
۲۷	شمس مقدم نژاد	کارل مارکس	دستور چیست؟

xalvat.com

* تجربیات انقلابی ایران

۳۴	-	چریکهای فدائی خلق	بررسی ساخت اقتصادی واجتماعی ... حته وانسو ...
۵۷	-	-	-

* تجربیات انقلابی جهان

۶۸	بهرامی	رویس دیره	دربارۀ توپا ماروها (۵)
۹۳	سیامک آزاده	ارتش انقلابی خلق	یک استراتژی برای تسخیر قدرت همبستگی
۱۱۹	-	-	صاحبیه با آنا ماریا گوارا
۱۲۰	ا. ر	-	تاریخچه جبهه خلق درشیلی
۱۲۵	م. یعقوب	پتر گامه یو	یادداشتهایی در مورد تاریخچه سد
۱۴۷	ن. داریوش - د. بهزادی	میر	-

* ادبیات مترقی

بعثت تراکم مطالب از چاپ بخش ادبیات مترقی و نیز بخش سوم.

تئوری قیام مسلحانه خود داری شد.



دستمزد چیست؟*

xalvat.com

... حال به مسئله اول می پردازیم : دستمزد چیست ؟ چگونه تعیین می شود ؟

* این صفحات از جزوه * کارمزد بگیری و سرمایه * مارکس را مستقیماً از ترجمه فرانسوی آن (Travail Salarié et Capital, Editions Sociales, Paris - 1972) به فارسی برگردانده ایم . در این فاصله، ترجمه فارسی دیگری از این جزوه (که بوسیله رفقای دیگر از روی ترجمه ایتالیایی به فارسی ترجمه شده و توسط انتشارات بابک نشر یافته است) ، بدستمان رسید . تفاوت در باره اصالت و امانت ترجمه اخیر، نیازمند مطابقت با متن اصلی نوشته مارکس میبایست و حداقل چیزی که در حال حاضر میتوان گفت اینست که ترجمه فارسی آن در مجموع، نثر راحت و روانی دارد .

ما این چند صفحه از ترجمه خود را با ترجمه رفقا، مطابقت کردیم و نتایج زیر بدست آمد :

- ۱- ترجمه فرانسوی و ایتالیایی جزوه (لااقل در مورد همین چند صفحه مطابقت شده)، در موارد بسیار با هم مشابه اند و در موارد متعدد نیز اختلافاتی در بین آنها وجود دارد (البته در موارد اختلاف، ماهمه جا، ترجمه فرانسوی را اصل قرار دادیم) . بدیهیست که حرف آخر در مورد این اختلافات، در دست اصل المانی نوشته است .
- ۲- در مورد پاره ای از اختلافات بین دو ترجمه فارسی، از فرانسه و ایتالیایی، چنین بنظر ما میرسد که بیشتر ناشی از اختلاف سلیقه مترجمان فارسی است تا اختلاف واقعی بین ترجمه فرانسوی و ایتالیایی از متن اصلی . البته ما ضمن اینکه از برخی از معادلهای ترجمه رفقا - که بر معادلهای ترجمه قبلی مان رجحان داشت - بهره گرفته ایم ولی در مجموع، سلیقه خود را در نحوه ترجمه، در انتخاب واژه ها و معادلهای (ونیز در نقطه گذاری) بکار برده ایم . واژه های داخل () از طرف ما اضافه شده است .

در ضمن توضیحاتی که در زیر صفحات با علامت (*) مشخص شده اند، توضیحاتی هستند که ما آنها را از پایان ترجمه فارسی رفقا به عاریت گرفته و عیناً نقل کرده ایم .

۳۰- بزرگ و شاید قبل از اینکه پارچه بطور کامل بافته شده باشد، پس سرمایه‌دار این دستمزدها را نه با پولی پرداخت می‌کند که از فروش پارچه بدست آورده است بلکه با پولی انباشته شده از پیش، همینطور ایزار یافتند گی ونخی که بوسیله کارفرما در اختیارش قرار داده شده، بوسیله کارگر یافتند تولید شده‌اند. بهمین ترتیب کالاهائی که در مبادله با کالا ی خود نیروی کارش - دریافت می‌دارد نیز محصول او بشمار نمی‌روند. این امکان وجود دارد که سرمایه‌دار برای پارچه‌اش اصلاً مشتری پیدا نکند. این امکان وجود دارد که از فروش خود حتی نتواند پولی را بیرون بکشد که از بابت دستمزد پرداخت کرده است. این امکان هم وجود دارد که پارچه را بنحوی بسیار سودمند در مقام مقایسه با دستمزد کارگر یافتند مصرف‌کننده بپوشاند. تمام اینها به کارگر یافتند هیچ ربطی ندارند. سرمایه‌دار باید، بختر از دستمزد ارضی کثونی خود سرمایه‌هایش را در کارگر یافتند و رابطه‌ی یکجا و چکی خریداری می‌کند؛ و باید بخش دیگری از ارضی خود، ماده اولیه - نخ - و ابزار کار - دستگاه بافتندگی - را. بعد از انجام این خریدها (که در میان آنها، نیروی کار لازم برای تولید پارچه نیز وجود دارد)، سرمایه‌دار، منحصراً با مواد اولیه و ابزار کار که تماماً با او تعلق دارند - دست به تولید می‌زند. و کارگر یافتند هم نیز جزئی از این ابزار کار است. سهم او در تولید یا در قیمت محصول، بیشتر از سهم دستگاه بافتندگی در آنها نیست.

xalvat.com

پس، دستمزد، سهم کارگر در کالائی که تولید می‌کند، نیست. دستمزد، بخشی از کالاهای از قبل موجود است که سرمایه‌دار با آن (بخش)، یک مقدار معین از نیروی کار تولیدی را از طریق خرید، تصاحب می‌کند (*).

(*) تجزیه و تحلیلی که مارکس در اینجا از نیروی کار و دستمزد بعمل آورده با امکان میدهد در مورد چگونگی درک آنچه که در اصطلاح امروزی سرمایه‌گذاری نامیده میشود نتوانیم چالبرای تمهید نهد. به نظر مارکس نیز مانند اقتصاددانان کلاسیک، سرمایه‌دار تماماً خود را در تناسبات تولیدی، مواد اولیه و سایر کار و خرید نیروی کار سرمایه‌گذاری میکند. بدیهی است که قراردادان نیروی کار تولیدی در مقوله سرمایه‌گذاری از لحاظ علمی دقیق است.



۳۱

پس، نیروی کار، کالائست که دارند، اش - مزد بگیر -، آنرا به سرمایه می فروشند. چرایی فروشند؟ برای اینکه زندگی کند. xalvat.com ولی تظاهر نیروی کار - (یعنی) کار -، فعالیت حیاتی خاص کارگر - شیوه مخصوص او برای متظاهر کردن زندگی اش - میباشد. و همین فعالیت حیاتی است او آنرا بشخص ثالث می فروشند تا وسایل ادامه حیات ضروری خود را تأمین کند. پس، فعالیت حیاتی اش، برای او جزیک وسیله ادامه زندگی، چیز دیگری نیست. او برای زنده ماندن، کاری کند. کار برای او، بخشی از زندگی اش نیست، از خود گذشته زندگی اوست. کالائست که آنرا را اختیار شخص ثالث گذاشته است. به همین دلیل است که محصول فعالیتش نیز، هدف فعالیتش بشمار نمی رود. چیزی که او برای خودش تولید می کند، اثری نیست که می بافتد، طلائی نیست که استخراج می کند، کاخی نیست که بنساخت می کند. چیزی که او برای خودش تولید می کند، دستمزداست؛ و او برشم، طلا و کاخ، برای او، به یک مقدار معین از وسایل ادامه حیات - احتمالاً یک نیم تنه کتانی، مقداری پول خرد و ماواشی در یک زیرزمین - تقلیل می یابد. کارگری که دوازده ساعت طولانی، می بافتد، می ریسد، حفره ایجاد می کند، بنائی می کند، با بیل ورمی رود، سنگ می تراشد و آنرا حمل می کند و غیره، آیا این دوازده ساعت بافندگی، ریسدگی، حفره کوبال، خراطی یا بنائی کردن، با بیل و رفتن یا سنگ تراشیدن را تظاهری از زندگی اش، همچون زندگی اش تلقی میکند؟ بهیچوجه. زندگی برای او وقتی آغاز میشود که این فعالیت خاتمه یافته است؛ سرمیزند، در مشروب فروشی، در بستر، دوازده ساعت کار بهیچوجه برای او مفهوم یافتن، رسیدن، حفره ایجاد کردن و غیره را ندارد، بلکه به مفهوم بدست آوردن چیزی است که به او امکان میدهد که بمرمیز بنشیند، به مشروب فروشی و به بستر برود (*).

(* این است معنی از خودیگانگی کارگر در جامعه سرمایه داری و اینست معنی "کار بیگانه" مارکس در نوشته های اقتصادی فلسفی خود در سال ۱۸۴۴ نوشته بود: "مصول کار را از کارگر ←

۳۲

اگر کرم ابریشم، برای تامین زندگی مفلوک خود به بافندگی می پرداخت، می توانست یک مزد بگیر کامل باشد.

xalvat.com

نیروی کار همواره یک کالا بشمار نمی رفت. کار همواره کار مزد بگیری یعنی کار آزاد نبود. برده، نیروی کار خود را به صاحب بردگان نمی فروخت، همانطور گاونر، محصول کار خود را به روستائی نمی فروشد. برده - از جمله نیروی کار او -، یکبار برای همیشه، به مالک او فروخته می شد. او (برده)، کالائیست که میتواند از دست یک مالک به دست مالک دیگری سپرده شود. خود او یک کالاست ولی نیروی کارش، کالای او بشمار نمی رود. سرف، چیزی، جز یک بخش از نیروی کار خود را نمی فروشد. او از مالک زمین، مزدی دریافت نمی داند؛ برعکس، این اوست که به مالک زمین، خراج پرداخت می کند. سرف به زمین

گرفتن تنها بدین معنی نیست که کار او تبدیل به یک شیشی و یک موجودیت خارجی میشود بلکه بدین معنی است که این شیشی خارج از او و مستقل و بیگانه از او، همانند یک نیروی مستقل در برابر او وجود دارد و حیاتی را که کارگر به شیشی داده بیگانه و دشمن تلقی میکند. " حال سلب مالکیت از کار در برگیرنده چه چیز است؟ قبل از هر چیز در اینکه کار خارج از کارگر باقی میماند، یعنی متعلق به وجود او نیست و اینکه کارگر در کار خود خوب را تأمین نکرده، بلکه نفی میکند. خود را خشنود احساس نکرده بلکه ناراضی است. او هیچگونه انرژی مادی و معنوی را آزادانه بکار نمیبرد، بلکه جسم خود را میکند و روح خود را ویران میسازد. بنا بر این کارگر تنها خارج از کار احساس میکند که با خویشتن است و در کار بیگانه از خویش. همانطوریکه در خانه خود هنگامیکه کار نمیکند نشاط و هنگامیکه کار میکنند تنها نیست. کار او داوطلبی نیست بلکه جبریت است. این کار اجباری است. بنا بر این کار او برای ارضای احتیاجاتش نیست بلکه وسیله ای است برای ارضای احتیاجاتی که خارج از او وجود دارند. پس بنا بر این کاریکه با آن یک کارگر از خود بیگانه میشود بمعنی قربانی نمودن و از بین بردن زندگی خویش است و فعالیتش با او متعلق نیست بلکه بدیگری تعلق دارد. " نتیجه اینکه انسان (زحمتکش) احساس میکند تنها در نقشهای حیوانی خود آزاد است، در خوردن، آشامیدن، تولید نسل کردن و... و اینکه در نقشهای انسانی خود، خویشتن را فقط یک حیوان احساس میکند بمیوانگی انسانی میشود و انسانی، حیوانی. "



۳۳

تعلق دارد و برای صاحب زمین ، ثمر بیاری آورد . برعکس ،
کارگر آزاد (*) ، خودش را می فروشد و خود را جز جز ، بمعرض فروش میگذارد . او
 هر روز ، ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ساعت از زندگی خود را به حراج میگذارد و ایسین
 ساعات را به بهترین پیشنهاد دهند . به دارندگان مواد اولیه ، ابزار کار
 و وسایل ادامه حیات ، یعنی به سرمایه دار . می فروشد . کارگر نه به یک
 مالک تعلق دارد و نه به زمین ؛ بلکه ۸ ، ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ساعت از زندگی روزانه اش
 به کسی تعلق می گیرد که این ساعات را خریداری می کند . کارگر هرگاه دلش
 خواست ، سرمایه داری را ترک می گوید که او را اجاره کرده است ؛ و سرمایه دار
 نیز هرگاه مناسب حالش بود . (یعنی) از لحظه ای که دیگر نمیتواند بیشترین
 بهره را از او بیرون بکشد یا بهره ای را که پیش بینی میکرد ، از او بدست نیاید .
 اخراجش می کند . ولی کارگر . که تنه ا منبع درآمدش ، فروش نیروی کار است ،
 نمیتواند تمامی طبقه خریداران یعنی طبقه سرمایه داران را ترک کند ؛ مگر اینکه
 از زندگی چشم پوشد . او نه بفلان و پهلوان سرمایه دار ، بلکه به طبقه سرمایه داران
 تعلق دارد و این بسته به اوست که طرفش . یعنی خریدارش را در بین این
 طبقه بورژوا . پیدا کند . (!)

مترجم : شمس مقدم نژاد

xalvat.com

(*) در اینجا « آزادی » کارگر مزد بگیر در مقابل آن بندگی ای قرار دارد که وی تحت سلطه
 سرمایه عملای بدان دچار است . این تضاد بین روابط اجتماعی استثمار طبقه کارگر بوسیله
 طبقه سرمایه داران و نظام موری قضائی که کار دستمزدی را یک کار « آزاد » میدانند ،
 هسته اساسی انتقاد مارکسیستی را از دمکراسی لیبرالی تشکیل میدهد .

(۱) - مارکس در این عبارت آخر مستقلاً از اجتماع اشوارا تمسید هند ، او این نگه را در سرمایه ،
 تحت عنوان « خرید و فروش نیروی کار » گسترش میدهد . (توضیح از حاشیه ترجمه آثار اقتصاد
 مارکس ، جلد اول ، صفحه ۱۵۹۲ ، چاپ گالیکار)